T.me/DaneshSad

پاسخ ستایش و دعای خیر می گفت.

شخص بزرگواری که آنجا حاضر بود، گفت: «ای روح‌الله، چرا در برابر این انسان نادان، این گونه عاجز و ناتوان شده ای؟ او هرچه غضب می کند، تو مهربانی می کنی، و با آنکه او ستم می کند، تو محبت و وفا نشان می‌دهی.»

حضرت عیسی گفت: «ای دوست، از هر ظرفی، آنچه که در درون اوست، ترشح می شود. از او این رفتار ناپسند سر می‌زند و از من این رفتار نیکو. من از سخن او خشمگین نمی‌شوم و نادان نمی گردم، ولی او با دیدن رفتار من صاحب ادب و عقل می‌شود.»

درس شانزدهم: خسرو «توضیح و تحلیل بخش هایی از درس»

ارتجالاً انشایی می‌ساخت و با صدای گرم و رسا به اصطلاح امروزی‌ها «اجرا می کرد» و یک نمرهٔ بیست با مبلغی آفرین و احسنت تحویل می‌گرفت و مثل شاخ شمشاد می‌آمد و سرِ جایِ خودش می نشست!

قلمرو زبانی: ارتجالاً: بی درنگ، بدون اندیشه سخن گفتن یا شعر سرودن/ رسا: بلند/ مبلغ: مقدار/ احسنت: آفرین/ شمشاد: درختی است دارای برگ های کوچک که همیشه سبز است و به عنوان زینت در باغ ها و باغچه ها کِشت می شود.

قلمرو ادبی: مثل شاخ شمشاد کنایه از شاد و خوشحال / تشبیه: مثل شاخ شمشاد / صدای گرم: حس آمیزی

قلمرو فکری: بدون اندیشهٔ قبلی انشایی در ذهن خلق می کرد. می رفت و با صدایی بلند و گیرا آن را می خواند. در آخر هم نمره بیست همراه با تشویق های فراوان معلم را دریافت می کرد و شاد و خوشحال می آمد و سر جای خود می نشست.

دی که از دبستان به سرای می‌شدم، در کُنجِ خلوتی از برزن، دو خروس را دیدم که بال و پَر افراشته، درهم آمیخته و گَرد برانگیخته اند..

قلمرو زبانی: دی: دیروز/ سرای: خانه / می‌شدم: می‌رفتم / برزن: محله، کوی / افراشتن: بلند کردن / درهم آمیخته: درگیر شده / گرد: گرد و خاک، غبار / برانگیختن: بلند کردن.

قلمرو ادبی: بال و پَر افراشته در هم آمیخته و گرد برانگیخته اند: کنایه از جنگ و دعوا می کردند.

قلمرو فکری: دیروز که داشتم از دبستان به خانه می رفتم، در گوشه ای از محله دو خروس را دیدم که به شدت با هم درگیر شده بودند و با هم دعوا می کردند.

یکی از خروسان، ضربتی سخت بر دیدهٔ حریف نواخت به صَدمتی که «جهان تیره شد پیش آن نامدار». لاجرم سپر بینداخت و از میدان بگریخت. لیکن خروسِ غالب، حرکتی کرد نه مناسبِ حال درویشان. بر حریفِ مغلوب که تسلیم اختیار کرده، مخذول و نالان استرحام می‌کرد، رحم نیاورد و آن چنان او را می کوفت که «پولاد کوبند آهنگران».

قلمرو زبانی: ضربت: ضربه/ سخت: محکم / دیده: چشم/ صدمت: آسیب/ لاجرم: ناچار، ناگزیر/ غالب: پیروز / درویشان:

T.me/DaneshSad

جوانمردان / مغلوب: شکست خورده / مخذول: خوار، زبون گردیده / نالان: ناله کنان / استرحام: رحم خواستن، طلب رحم کردن

قلمرو ادبی: «جهان تیره شد پیش از نامدار»، تضمین مصراعی از داستان رستم و اسفندیار:

بزد تیر بر چشم اسفندیار سیه شد جهان پیش آن نامدار

جهان تیره شد: کنایه از کور شدن / سپر انداختن: کنایه از تسلیم‌شدن / نه مناسب حال درویشان: ناجوانمردانه / «که پولاد کوبند آهنگران»: تضمین مصراعی است از داستان رستم و اسفندیار در شاهنامه:

چنانت بکوبم به گرز گران که پولاد کوبند آهنگران

قلمرو فکری: یکی از خروس ها ضربه محکم و کورکننده‌ای به چشم خروس حریف زد. به ناچار تسلیم شد و از میدان فرار کرد. اما خروسِ پیروز برخلاف روش جوانمردان رفتار کرد. به خروس شکست خورده که تسلیم شده بود و با بیچارگی طلب رحم می کرد، حمله‌ور شد و مانند آهنگران بر آهن می کوبند، ضربه های سختی به خروس شکست خورده وارد کرد.

دیگر طاقت دیدنم نماند. چون برق به میان میدان جستم. نخست خروسِ مغلوب را با دشنه‌ای که در جیب داشتم، از رنج و عذاب برهانیدم و حلالش کردم. آنگاه به خروس سنگدل پرداختم و به سزایِ عمل ناجوانمردانه اش سرش از تن جدا و او را نیز بسمل کردم تا عبرتِ همگان گردد. پس هر دوان را به سرای بردم و از آنان هلیمی ساختم بس چرب و نرم.

قلمرو زبانی: جستن: پریدن/ دشنه: خنجر/ سزا: مجازات/ بسمل کردن: سر جانور را بریدن، از آنجا که مسلمانان در وقت ذبح جانور«بسم الله الرحمن الرحیم» گویند. به همین دلیل به عمل ذبح کردن «بسمل کردن» گفته می شود. / هلیم: غذایی با گندم و گوشت / بس: بسیار / مغلوب: شکست خورده

قلمرو ادبی: چون برق به میدان جستم: تشبیه / حلال کردن: کنایه از سر بریدن / سنگدل: تشبیه میان واژه ای کنایه از بی رحم بودن / چرب و نرم: کنایه از دلپذیر و خوشمزه

قلمرو فکری: دیگر طاقت مشاهده این صحنه را نداشتم به سرعت وسط میدان پریدم. ابتدا با خنجری که همراه داشتم خروس شکست خورده را سر بریدم و از رنج و عذاب رهانیدم. سپس به حساب آن خروس بی رحم رسیدم و آن را نیز سر بریدم تا برای همه مایه عبرت شود. آنگاه آن دو را به خانه بردم و با آنها هلیمی خوشمزه پختم.

مخور طعمه جز خسروانی خورش که جان یابدت زان خورش، پرورش

قلمرو زبانی: طعمه: غذا / خسروانی خورش: خورش و غذای شاهانه

قلمرو فکری: فقط غذای شاهانه (خوشمزه و مقوی) بخور تا جانت از آن غذا قوی شود و پرورش یابد.

دمی آب خوردن پس از بدسگال به از عمرِ هفتاد و هشتاد سال

قلمرو زبانی: بدسگال: بد اندیش، بدخواه، دشمن/ سگالیدن: اندیشیدن / به: بهتر

قلمرو ادبی: دم: مجاز از لحظه / دمی آب خوردن: کنایه از یک لحظه زندگی با خاطر آسوده / تضمین شعر سعدی / عمر هفتاد و هشتاد: کنایه از عمر دراز

قلمرو فکری: لحظه‌ای آرامش پس از نابودی دشمن از عمر طولانی بهتر است.

T.me/DaneshSad

مگر در ریاضی که «کُمیتش لنگ بود...»

قلمرو زبانی: کمیت: اسب سرخ مایل به سیاه

قلمرو ادبی: کمیتش لنگ بود: کنایه از ناتوان بودن در انجام کاری

قلمرو فکری: به جز در درس ریاضی که ضعیف بود و مشکل داشت.

شعر هم می‌گفت؛ زیاد هم می‌گفت؛ امّا به قول نظامی «خشت می‌زد».

قلمرو زبانی: خشت: آجر نپخته

قلمرو ادبی: خشت زدن: کنایه از پر گویی کردن / تلمیح به شعر نظامی:

لاف از سخن چو در توان زد آن خشت بود که پر توان زد

قلمرو فکری: میرزا عباس زیاد شعر می گفت اما شعرهای بی ارزش.

اشتر به شعرِ عرب در حالت است و طَرَب گر ذوق نیست تو را کژ طبع جانوری

قلمرو زبانی: اشتر: شتر / حذف به قرینه لفظی: در حالت است و طرب [است] / طرب: شادی / کژ طبع: بی ذوق، بی احساس

قلمرو ادبی: عرب، طرب: جناس / کژ طبع جانوری: تشبیه

قلمرو فکری: شتر با شنیدن شعر عرب به وجد می‌آید. اگر این نشاط به تو دست ندهد، حیوان بی ذوقی هستی.

خسرو بی میل نبود که دنبال موسیقی برود؛ ولی وقتی موضوع را به مادر بزرگش گفت، به قول خسرو، اشک از دیده روان ساخت که ای فرزند، حلالت نکنم که مطربی و مسخرگی پیشه سازی که «همه قبیلۀ من عالمانِ دین بودند»

قلمرو زبانی: مطربی: عمل و شغل مطرب، مطرب: کسی که نواختن ساز و خواندن آواز را پیشه خود سازد. /مسخرگی: لطیفه گویی، دلقکی

قلمرو ادبی: اشک از دیده روان ساخت: کنایه از اینکه ناراحت شد. / مطربی و مسخرگی پیشه سازی: تلمیح به بیتی از عبید زاکانی:

رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز تا داد خود از کهتر و مهتر بستانی

/ همه قبیله من عالمان دین بودند: تضمین مصراعی است از سعدی:

همه قبیله من عالمان دین بودند مرا معلم عشق تو دلبری آموخت

قلمرو فکری: خسرو بی میل نبود که هنر موسیقی را پیگیری کند. ولی وقتی موضوع را با مادر بزرگش در میان نهاد، بسیار ناراحت شد و گفت که اجداد ما همه اهل علم و دین بودند و اگر در پی موسیقی و مطربی رفتی، حلالت نمی‌کنم.

فی الجمله نماند از معاصی منکری که نکرد و مسکری که نخورد

قلمرو زبانی: فی الجمله: خلاصه / معاصی: گناهان، ج معصیت / منکر: هرگونه رفتارزشت، ناپسند / مُسکر: چیزی که نوشیدن آن مستی می‌آورد، مثل شراب.

قلمرو ادبی: تضمین از گلستان سعدی:«فی الجمله نماند از معاصی، منکری که نکرد و مسکری که نخورد».

T.me/DaneshSad

قلمرو فکری: خلاصه، از گناهان، هر کار زشتی که ممکن بود انجام داد و هرگونه شرابی که وجود داشت، خورد.

با صدایی که به قول معروف، گویی از ته چاه در می آمد، با زهرخندی گفت: داد نزن؛ «من گوش استماع ندارم، لمن تقول» فهمیدم کَر هم شده است.

قلمرو زبانی: زهرخند: خنده تلخ / داد: فریاد / استماع: شنیدن،گوش دادن / لمن تقول: برای چه کسی می گویی؟

قلمرو ادبی: با صدایی که گویی از ته چاه در می‌آمد: کنایه از صدایی که به سختی شنیده می‌شود. / من گوش استماع ندارم لمن تقول: تضمین مصراعی است از سعدی:

بی دل گمان مبر که نصیحت کند قبول من گوش استماع ندارم لمن تقول؟

قلمرو فکری: با خنده تلخی گفت: گوش های من نمی‌شنود. برای چه کسی حرف می‌زنی؟ متوجه شدم که کر هم شده است.

کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید قضا همی بَردش تا به سوی دانه و دام

قلمرو زبانی: آشیان: آشیانه / قضا: سرنوشت / «ش» در «بردش»: مفعول ←او را می بَرَد

قلمرو ادبی: آشیان، کبوتر، دانه، دام: مراعات نظیر / دانه و دام: استعاره از اسارت و نابودی

قلمرو فکری: کبوتری که سرنوشتش مرگ و نابودی باشد، تقدیر او را به سوی گرفتاری در دام می کشاند.

کارگاه متن پژوهشی درس شانزدهم

قلمرو زبانی

۱-برای هر یک از واژه های زیر یک «معادل معنایی» و یک «هم آوا» بنویسید.

- قضا: **معادل معنایی ←سرنوشت ، تقدیر هم آوا ← غزا (جنگ) – غذا (خوراک)**
- مغلوب: **معادل معنایی ← شکست خورده هم آوا← مقلوب (واژگون)**

۲-از متن درس، هفت واژه مهم املایی بیابید و بنویسید.

- **ارتجالاً –اصطلاح – نصاب الصبیان – برزن – زنگاری – مألوف - طمأنینه**

۳-از متن درس برای هر یک از انواع جمله، نمونه های مناسب بیابید.

- ساده: **من خانواده خسرو را می شناختم.**
- مرکب: **فقط مادر بزرگ او بود که نوه پسری اش را از جان و دل دوست داشت.**

٤-نقش دستوری ضمیرهای پیوسته را در جمله های زیر مشخص کنید.

الف) دیگر طاقت دیدنم نماند.← **متمم (دیگر برای من طاقت دیدن نماند.)**

ب) (که) جان یابدت زان خورش پرورش ← **مضاف الیه (که جانِ تو زان خورش پرورش یابد.)**

T.me/DaneshSad

قلمرو ادبی

۱-مفهوم هر یک از کنایه های زیر را بنویسید.

- باب دندان بودن: **مطابق میل**
- سپر انداختن: **تسلیم شدن**
- مرد میدان بودن: **توانایی انجام کارهای سخت**
- کُمیت کسی لَنگ بودن: **ضعیف و ناتوان بودن**

۲-یکی از شیوه های طنزنویسی، نقیضه پردازی یا تقلید از آثار ادبی است؛ نمونه هایی از کاربرد این شیوه را در متن بیابید.

- **الف) یکی از خروسان، ضربتی سخت بر دیدهٔ حریف نواخت به صَدمتی که «جهان تیره شد پیش آن نامدار»**

← **عبارت مشخص شده از شاهنامه فردوسی است:**

بزد راست بر چشم اسفندیار جهان تیره شد پیش آن نامدار

- **ب) خروس غالب « حرکتی کرد نه مناسب درویشان»** ← **عبارت مشخص شده از گلستان سعدی است:**

تا یکی از اینان حرکتی کرد نه مناسب حال درویشان ظن آن شخص فاسد شد و بازار اینان کاسد.)

- **ج) آن چنان او را می کوفت که « پولاد کوبند آهنگران»**

← **عبارت مشخص شده منسوب به شاهنامه فردوسی است:**

چنانش بکوبم به گرز گران که پولاد کوبند آهنگران

۳-آوردن آیه،حدیث، مصراع یا بیتی از شاعری دیگر را در میان کلام«تضمین»می گویند؛ نمونه:

زینهار از قرین بد، زنهار و قنا ربنا عذاب النار سعدی

همانطور که می بینید سعدی در سرودهٔ خود،آیه ای از قرآن کریم (سورهٔ بقره، آیه۲۰۱) را عینا آورده است.

نمونه ای از کاربرد «تضمین» را در متن درس بیابید.

- **یکی از خروسان، ضربتی سخت بر دیدهٔ حریف نواخت به صَدمتی که «جهان تیره شد پیش آن نامدار»**

← **عبارت مشخص شده تضمین بیتی از از شاهنامه فردوسی است:**

بزد تیر بر چشم اسفندیار جهان تیره شد پیش آن نامدار

قلمرو فکری

۱-درباره ارتباط مفهومی سرودهٔ زیر با متن درس توضیح دهید.

منشین با بدان که صحبت بد گر چه پاکی تو را پلید کند

آفتابی ار چه روشن است او را پاره ای ابر ناپدید کند سنایی

- **هر دو متن یادآور می‌شوند که باید از همنشینی با دوست بد پرهیز کرد؛ زیرا چنین معاشرتی تأثیر منفی بر زندگی دارد و انسان را به مسیر نادرست سوق می‌دهد.**

۲-به سروده های زیر از سعدی توجه کنید. هریک با کدام قسمت از متن درس، ارتباط معنایی دارند؟

هرآن که گردش گیتی به کین او برخاست به غیر مصلحتش رهبری کند ایام

- **کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید قضا همی برَدش تا به سوی دانه و دام**

T.me/DaneshSad

به صوت خوش، چو حیوان است مایل ز حیوان کم نشاید بودن ای دل!

اشتر به شعرِ عرب در حالت است و طَرَب گر ذوق نیست تو را کژطبع جانوری

۳-اگر شما به جای نویسنده بودید، این داستان را چگونه به پایان می رساندید؟ **(بر عهده دانش آموز)**

درک و دریافت روان خوانی

۱-به نظر شما، چرا شخصیت اصلی قصه، به چنین سرنوشتی دچارشد؟

به علت ساده لوحی و اعتماد بی جا

۲-دربارهٔ لحن و بیان داستان توضیح دهید.

لحن داستان روایی و بیان آن همراه با طنز است. نویسنده سعی کرده است با زبانی لطیف پیام اخلاقی ارزشمندی به خواننده منتقل کند.

بقیهٔ واژه های درس شانزدهم + روخوانی

*الزام : ضرورت، لازم گردانیدن، واجب گردانیدن
*اوان: وقت، هنگام
*باری: القصه، به هر حال، خلاصه
*پاس: نگاهبانی، نگاهداری
*پاس داشتن: پاسبانی کردن ، نگهبانی کردن
*تقریر: بیان، بیان کردن
*تکریم:گرامیداشت؛ تکریم کردن:گرامی داشتن
*تکیده: لاغر و باریک اندام
*تصدیق نامه: گواهی نامه
*جلاجل : جمع جُلجل:زنگ، زنگوله
*حجب: شرم و حیا
*دوات: مرکب دان، جوهر
*دانگ: بخش، یک ششم چیزی
*مندرس :کهنه، فرسوده
*زنگاری: منسوب به زنگار، سبزرنگ
*صاحبدل: عارف، آگاه
*طبیعت: طبع و سرشت، خو
*طرفه: شگفت‌آور، عجیب
*طمأنینه: آرامش، سکون و قرار
*عتاب کردن: خشم گرفتن بر کسی
*عنود: ستیزه کار، دشمن و بدخواه
*فیاض: سرشار و فراوان، بسیار فیض دهنده
*مألوف: خو گرفته
*متداول: معمول، مرسوم
*مفتول : سیم ، رشته فلزی دراز و باریک
*ملتفت شدن: آگاه شدن، متوجه شدن
* پلاس: جامه ای کم ارزش، گلیم درشت و کلفت
*تعلیقات:ج تعلیق، پیوست‌ها و یادداشت مطالب و جزئیات در رساله یا کتاب؛ در متن درس، مقصود نشان های ارتشی است.
*حلبی: ورق آهن نازک که هر دو روی آن قلع‌اندود شده باشد .
*خودرو: خود رأی، خودسر، لجوج، رشد یافته بدون تعلیم و تربیت
*دستار: پارچه ای که به دور سر بپیچند، سربند و عمامه
*شهناز: یکی از آهنگ های موسیقی ایرانی، گوشه ای در دستگاه شور
*ضمایم: ج ضمیمه، همراه و پیوست؛ در متن درس مقصود نشان های دولتی است .
*لهو و لعب: بازی و سرگرمی، آنچه مردم را مشغول کند، خوش گذرانی
*منت : سپاس شکر؛ منّت داشتن احسان کسی را پذیرفتن و سپاسگزار او بودن
*منجلاب: محل جمع شدن آب های کثیف و بدبو